



تحلیل و بررسی داستان دخترک کبریت فروش بر اساس نظریه ی زیگموند فروید

دکتر سولماز مظفری^۱، زهره سادات متقی^۲

۱-مدرس زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فرهنگیان ، شیراز ، ایران

۲-دبیر زبان و ادبیات فارسی ، اقلید فارس ، منطقه ی سده ، ایران

چکیده

داستان دخترک کبریت فروش شاهکاری دیگر از نویسنده ی ارجمند دانمارکی نقدی تاثیر گذار و مشمئز کننده از برخورد اجتماع و اختلاف طبقاتی در گذر دوران که همچنان باقی است و ادامه دارد در قالب داستانی کوتاه از نگاه امیال و عواطف و نیازهای کودکی به تصویر کشیده شده است و شاید از این انزجار اجتماعی در داستان فقط مرگ را راه حل دانسته است . در این پژوهش تحلیلی و توصیفی سعی بر این شده است که داستان دخترک کبریت فروش نوشته ی هانس کریستین آندرسن مطابق با نظریه ی روانکاوی فروید مورد تحلیل و بررسی قرار گیرد. به نظر می رسد شخصیت اصلی داستان که شخصیت ایستایی دارد طبق نظریه ی فروید دچار نوعی اضطراب است(حالتی از تنش که فرد را برای انجام دادن کاری با انگیزه می کند) و همچنین از مکانسیم های دفاعی موجود در نظریه ی فروید از قبیل: سرکوبی، جابجا سازی ، انکار و... استفاده می کند و در نهایت دست به فرایند درمان تحلیل رؤیا می زند.

کلید واژگان: داستان، دخترک کبریت فروش، هانس کریستین آندرسن، روانکاوی ، فروید.



۱- مقدمه

روانکاوی یکی از اثرگذارترین نظریه‌ها در حوزه‌های میان رشته‌ای (بینابین علوم انسانی و علوم پزشکی) است که ردپای آن را در بسیاری از رشته‌ها به روشنی می‌توان دید. از جمله هنر، ادبیات، فلسفه، علوم سیاسی، ارتباطات، تاریخ، تعلیم و تربیت و در نگاه نخست روانکاوی به طور خاص روشی برای راه بردن به سرچشمه‌ی ناپیدای رنج‌های روانی و پایان دادن به آلام روحی و دردهای روان تنی به نظر می‌رسد. (فروید، ۱۴۰۰: ۳۴۰) روانکاوی به عنوان مجموعه‌ای از نظریه‌های روانشناختی و تکنیک‌های درمانی در نظر گرفته می‌شود که در کارها و نظریه‌های زیگموند فروید ریشه دارد. زیگموند فروید عصب‌شناس برجسته‌ی اتریشی و بنیانگذار دانش روانکاوی به عنوان یک روش درمانی در روانشناسی بود. ایده‌های محوری روانکاوی بر این عقیده است که تمام انسان‌ها دارای افکار، احساسات، تمایلات و خاطره‌های ناهشیار هستند. با وارد کردن محتوای ناهشیار به آگاهی‌هایشان افراد قادر به تجربه تخلیه و اکتساب بینش می‌شوند. بزرگترین خدمت فروید مفاهیم ناهشیار و سطح هوشیار می‌باشد که برای آگاهی از رفتارها و مشکلات شخصیت اهمیت زیادی دارند. از نظر فروید علت تمام نشانه‌ها و رفتارهای روان رنجور فرایندهای ناهشیار هستند. ناهشیار عبارت است از افکار، نگرش‌ها، تمایلات، آرزوها، انگیزه‌ها، احساسات و هیجاناتی که خودمان از آنها بی‌خبر هستیم. فروید عقیده داشت که آرزوهای غیرقابل‌کودکی، از آگاهی‌های بیرون‌رانده می‌شوند و به بخشی از ناهشیار تبدیل می‌شوند. ناهشیار از طریق رؤیایا، اشتباهات کلامی و حرف‌ها و کارهای تکراری بر رفتار افراد تأثیر می‌گذارد. شیوه‌ی رفتاری انسانها عمیقاً تحت تأثیر سائق‌های ناهشیار است. آوردن اطلاعات از ناهشیار به هشیار توانایی مقابله با مشکلات را به افراد می‌دهد.

فروید در مورد عقده‌های روانی، مکانیسم‌های دفاعی (جابجا سازی، انکار، سرکوبی، بازگشت و...)، رویایا، تحلیل‌ها، تداعی آزاد و ... نظریه‌هایی مطرح کرده است. دو ویژگی مشترک مکانیسم‌های دفاعی این است که فرد واقعیت را انکار میکند و در سطح ناهشیار عمل می‌کند. افراد از مکانیسم‌های دفاعی به منظور حمایت از خودشان در برابر موارد ناهشیار استفاده می‌کنند. مشکلات روانشناختی و هیجانی مانند افسردگی و اضطراب اغلب ریشه در تعارض بین هشیاری و ناهشیاری دارد. شاید تنها ایده‌ی پایدار و مهم فروید این بود که روان انسان (شخصیت) دارای بیش از یک جنبه است. (شولتز، ۱۹۲۳): روح را به سه بخش: نهاد، خود (من) و فراخود (فرامن) تقسیم می‌کند که همه‌ی آنها در مراحل مختلف زندگی ما در حال توسعه و رشد می‌باشند. در این پژوهش سعی بر آن بوده تا به این پرسش پاسخ داده شود که تعارض‌های ناخودآگاه شخصیت اصلی داستان در کدام قسمت (نهاد - خود یا فراخود) صورت گرفته؟ و به کارگیری مکانیسم‌های دفاعی در نظریه فروید در شخصیت اصلی داستان به چه علت بوده و او با چه ساز و کارهای دفاعی توانسته بر اضطراب و بحران‌های روحی و کشمکشهای عاطفی خود غلبه کند؟



۱-۲ پیشینه ی پژوهش:

به نظر می رسد در تبیین پیشینه ی این پژوهش می توان گفت: مقالات زیادی در زمینه ی داستان دخترک کبریت فروش از هانس کریستین آندرسن نوشته نشده است و تنها می توان به مقاله ی بررسی تطبیقی داستان های دخترک کبریت فروش و بچه های قالیباف خانه با محوریت مسائل کودکان کار، نوشته ی حمید عبدالهیان و همکاران (خرداد ۱۳۹۸) اشاره کرد.

۲-۲ بحث و بررسی

۱-۲ معرفی فروید

زیگموند (زیگموند) شلومو فروید در ۶ مه ۱۸۵۶ در خانواده ای یهودی گالیسی در شهر موراوایا بخشی از جمهوری چک متولد شد. وی نخستین فرزند خانواده از هشت فرزند بود. پدرش تاجر بود. در سال ۱۸۶۵ فروید نه ساله وارد یک دبیرستان ممتاز شد در سال ۱۸۷۳ فارغ التحصیل شد و در همان سال مطالعات خود را در رشته ی پزشکی در دانشگاه وین آغاز کرد. وی عاشق ادبیات نیز بود.

چندین نوشته درباره ی ادبیات دارد و در آنها می کوشد روان شخصیت های آثار یا روان نویسنده را تجزیه و تحلیل کند و از این طریق مفاهیم جدیدی را در روانکاوی پروراند. فروید سالهای پایانی زندگی اش را درگیر بیماری سختی بود و به دلیل حضور نازی ها در اتریش به انگلستان مهاجرت کرد. او در ۲۳ سپتامبر ۱۹۳۹ در سن ۸۳ سالگی با تزریق میزان زیادی مورفین درگذشت. خاکستر حاصل سوزاندن جسدش را در پایه ی گلدانی که همیشه در اتاق فروید بود قرار دادند.

۱-۱-۲ معرفی برخی از اصطلاحات در نظریه روانکاوی فروید:

شخصیت فرد به صورت یک کل عمل می کند نه به شکل سه بخش جداگانه. روان کاوی کلاسیک بر پایه ی این عقیده ی اصلی فروید استوار است که تعارض های ناخودآگاه میان بخش های مختلف روان: نهاد، خود (من)، فراخود (فرامن)، علت اصلی رفتار نابهنجار هستند.

فروید بر این باور بود که آگاهی یافتن از یک تعارض دردناک موجب کاهش اضطراب می شود.

نهاد: بخش محرک و ناخودآگاه روان ما است که به طور مستقیم و بلافاصله به غرایز پاسخ می دهد و در طول عمر شخصی فرد در زندگی وی باقی می ماند و با گذر زمان تغییر نمی کند زیرا در بخش ناخودآگاه ذهن عمل می کند. "نهاد" بر اساس اصل لذت عمل می کند (فروید، ۱۹۲۰:)، هنگامی که نهاد به خواسته هایش دست می یابد لذت می بریم اما در زمانی که مورد سرکوب قرار می گیرد ما ناراحتی یا تنش را تجربه می کنیم. نهاد غرایز و چیزهاییست که فرد به ارث می برد. (عنصر زیستی) خود (من): بخشی از نهاد است که به واسطه ی تأثیر مستقیم جهان خارج اصلاح شده است. این جزء تصمیم گیرنده ی شخصیت است. به طور ایده آل "خود" بر پایه ی دلایل کار می کند در حالی که نهاد بی نظم و نامعقول عمل می کند. خود روش های واقع بینانه برای راضی ساختن خواسته های نهاد را شناسایی می کند و اغلب به سازش روی آورده یا به تعویق انداختن



ارضای خواسته ها ، از عواقب آن جلوگیری به عمل می آورد . همانند نهاد ، خود به دنبال لذت (مثلا کاهش تنش) و اجتناب از درد می باشد ؛ اما بر خلاف نهاد ، خود علاقمند به طراحی یک استراژی واقع بینانه برای به دست آوردن لذت است . اگر خود در راه تلاش برای استفاده از اصل واقعیت ناکام بماند و اضطراب را تجربه کند ، مکانیسم های دفاع ناخود آگاه برای کمک به رفع احساسات ناخوشایند (مثلا اضطراب) به کار می افتند یا چیزهای خوبی را که احساس بهتری به فرد می دهند، پدید می آورند. (عنصر روانشناختی)

خود (من) : در فرایند تفکر ثانویه مشارکت می کند که منطقی و واقع گرایانه است و به سمت حل مسئله حرکت می کند . اگر طرحی موثر واقع نشود ، خود پس از آن دوباره وارد فرایند اندیشه ای می شود و این کار را تا زمانی که یک راه حل پیدا شود ادامه می دهد..فراخود (فرامن) : شامل ارزش ها و اخلاق های جامعه است که از سوی والدین و دیگران آموخته می شود . عملکرد فراخود این است که انگیزش های نهاد ، به ویژه آنهایی که در جامعه ممنوع است را کنترل کند و همچنین خود را ترغیب می کند تا به جای اینکه صرفا به دنبال واقعیت بوده و برای رسیدن به کمال تلاش کند و به اهداف اخلاقی دست یابد. (عنصر اجتماعی)

۲-۱-۲ اضطراب:

حالتی از تنش است که ما را برای انجام دادن کاری با انگیزه می کند . اضطراب از تعارض بین نهاد ، خود ، فراخود بر سر کنترل انرژی روانی به وجود می آید. ما از قبل نظری کلی در مورد اضطراب داریم و می دانیم وقتی مضطرب هستیم چه احساسی می کنیم . می دانیم اضطراب شبیه ترس است . هر چند ممکن است ندانیم از چه چیزی می ترسیم . فروید اضطراب را به صورت ترس بی هدف توصیف کرد ، اغلب نمی توانیم به علت آن یا موضوع خاصی که آن را ایجاد کرده است اشاره کنیم. فروید اضطراب را جزء مهم نظریه شخصیت خود ساخت و تأکید کرد که اضطراب اساس ایجاد رفتار روان رنجور و روان پریش است . وقتی نتوانیم با اضطراب مقابله کنیم ، چنانچه در خطر مغلوب شدن توسط آن قرار بگیریم گفته می شود که اضطراب آسیب زا است . فروید سه نوع اضطراب را مطرح کرد : اضطراب واقعی ، اضطراب روان رنجور ، اضطراب اخلاقی . اضطراب واقعی یا اضطراب عینی اولین نوع اضطراب است که دو نوع دیگر از آن ناشی می شوند این ترس از خطرات ملموس زندگی عملی است . اغلب ما به طور قابل توجهی از آتش ، زلزله و بلاهای مشابه می ترسیم و از حیوانات وحشی ، اتومبیل هایی که به سرعت حرکت می کنند و ... می گریزیم . اضطراب واقعی رفتار ما را برای گریختن از خطرهای واقعی و محافظت کردن از خودمان ، هدایت می کند . اضطراب روان رنجور ریشه در کودکی دارد. ترس ناهشیار از تنبیه شدن به خاطر نشان دادن تکانشی رفتاری است که تحت سلطه ی نهاد قرار دارد . این تعارضی است بین نهاد و خود و ریشه در واقعیت دارد. اضطراب اخلاقی از تعارض بین نهاد و فراخود ناشی می شود . اضطراب به فرد خبر می دهد که خود تهدید شده است . خود چگونه می تواند از خودش



محافظت کند یا دفاع کند؟ گریختن از موقعیت تهدید کننده یا جلوگیری از نیاز تکانشی که منبع خطر است و یا اطاعت کردن از دستورات وجدان. اگر هیچ یک از روش های منطقی موثر نباشد، امکان دارد فرد به مکانیسم های دفاعی متوسل شود که راهبردهای غیر منطقی برای دفاع از خود هستند. (شولتز، ۲۰۰۵: ۷۲۰)

۳-۱-۲ مکانیسم های دفاعی:

روان انسان به طور آگاهانه یا نا آگاهانه از ابزارهای مختلفی برای کنترل اضطراب، کاهش نگرانی ها و رسیدن به آرامش استفاده می کند زمانیکه خود نتواند با روشهای منطقی و مستقیم اضطراب را کنترل کند به روشهای غیر مستقیم متوسل می شود " یعنی رفتار دفاعی " که در علم روانکاوی به آنها مکانیسم های دفاعی می گویند. دو ویژگی مشترک مکانیسم های دفاعی این است که: واقعیت را انکار می کنند و در سطح ناهشیار عمل می کنند. برخی از مکانیسم های دفاعی عبارتند از: سرکوبی، فرافکنی، جابجا سازی، بازگشت، سرکوبی، انکار و ...

۴-۱-۲ روش های درمان روانکاوی فروید:

هدف اصلی فروید در روان کاوی، برملا کردن خاطرات سرکوب شده از طریق تداعی آزاد و تحلیل رؤیا بود. درمان با تبدیل کردن مواد ناهشیار به هشیار، تقویت کردن خود و مستقل کردن بیشتر آن از فراخود است.

۵-۱-۲ نظریه ی ضمیر ناخود آگاه فروید:

این نظریه ذهن انسان را به دو قسمت تقسیم می کند که شامل قسمت هوشیار و قسمت ناهشیار می باشد. قسمت هشیار شامل تمامی افکار، اعمال، احساسی که ما در حال حاضر از آن آگاه هستیم. قسمت ناهشیار ذهن شامل چیزهایی است که از آن آگاه نیستیم.

ضمیر ناخود آگاه از قدرت بالایی برخوردار است.

۲-۲ معرفی خالق اثر

خالق اثر دخترک کبریت فروش هانس کریستین آندرسن متولد ۱۸۰۵ در دانمارک است. پدرش مردی فقیر و تنگدست بود اما هانس کوچک را از کودکی با تخیلاتی عمیق بار می آورد. همدم هانس تا یازده سالگی عروسک هایی بود که پدرش برایش می ساخت. هانس در یازده سالگی پدرش را از دست داد و به کار در یک کارگاه خیاطی مشغول شد. در چهارده سالگی برای کار در تئاتر به کپنهاگ رفت و همان جا بود که تخیل بالایی او در کنار صدای زیبایش به کمکش آمدند و او در تئاتر سلطنتی کپنهاگ استخدام شد. کار در تئاتر راه را برای آشنایی او با جهان ادبیات هموار کرد. او بسیار باهوش بود و قوه ی تخیل بالایی داشت. به همین دلیل پادشاه دانمارک هزینه ی تحصیل او را به عهده گرفت. هانس نخستین داستان خود را در سال ۱۸۲۲ منتشر کرد. آثار او به بیش از صد و پنجاه زبان در دنیا ترجمه شده و در صدر محبوب ترین داستان های کودکان



قرار دارد. او شاعر و نویسنده در عصر طلایی دانمارک و سبک نوشتاری او ادبیات کودک و سفرنامه است. هانس داستان‌های بسیاری برای کودکان نوشت. این کار هانس باعث شد که او را پدر ادبیات کودک بخوانند. معروف‌ترین جایزه‌ی ادبیات کودکان در دنیا، جایزه‌ی هانس کریستین آندرسن است که آن را نوبل کوچک می‌دانند. هانس را همچنین به عنوان "شاعر ملی دانمارک" و "پدر افسانه‌های نو" می‌شناسند زیرا او توانسته از ترکیب داستان‌ها افسانه‌ی نو بیافریند. در میان کتاب‌های او کتاب "جوجه اردک زشت، ۱۸۴۳" و "دختر کبریت فروش، ۱۸۴۵" با استقبال بیشتری روبه‌رو شده‌اند داستان جوجه اردک زشت داستان جوجه‌ای است که در میان جوجه اردک‌ها ی یک مزرعه سر از تخم در می‌آورد و چون از همه‌ی جوجه اردک‌ها زشت‌تر است، مورد تمسخر دیگران قرار می‌گیرد. تا اینکه با گذشت زمان به قوی زیبایی تبدیل می‌شود و همه‌ی کسانی را که مسخره‌اش می‌کردند شرمسار می‌کند.

یکی از منتقدانش از او سوال کرد آیا روزی داستان خودش را خواهد نوشت؟ او در جواب گفت: قبلاً آن را نوشته‌ام نام آن "جوجه اردک زشت" است. آندرسن در اثر افتادن از تخت به شدت آسیب دید و در سال ۱۸۷۵ در سن ۷۰ سالگی در خانه‌ی دوستش در نزدیکی کپنهاگ در گذشت. زادروز آندرسن روز جهانی کودک نامگذاری شده است.

۲-۲-۱ معرفی اثر

این اثر داستان کوتاه و گونه‌ای از ادبیات داستانی است که نسبت به رمان یا داستان بلند، حجم بسیار کمتری دارد و نویسنده در آن برشی از زندگی یا حوادث را می‌نویسد. در حالی که در داستان بلند یا رمان نویسنده به جنبه‌های مختلف زندگی یک یا چند شخصیت می‌پردازد و دستش برای استفاده از کلمات باز است. به همین دلیل ایجاز در داستان کوتاه مهم است و نویسنده نباید به موارد حاشیه‌ای بپردازد. تاریخ داستان نویسی به کمتر از چهار قرن پیش می‌رسد. داستان کوتاه گذشته‌ی کوتاه‌تری نسبت به رمان نویسی دارد.

نخستین داستان‌های کوتاه اوایل قرن نوزدهم خلق شدند با این حال ردپای داستان کوتاه را دیرتر هم می‌توان یافت. قرن چهاردهم میلادی و در دکامرون اثر جووانی بوکاکچو و نیز حکایت‌های کنتربری نوشته‌ی چاوسر. در ایران و در قرن هفتم هجری گرچه حکایات گلستان سعدی از جهت کوتاهی و وحدت موضوع به آنچه که امروز به آن داستان کوتاه می‌گویند کم شباهت نیست اما این قصه‌ها و حکایات با همه‌ی اهمیت و اعتبارشان به دلیل عدم شخصیت‌پردازی نمی‌توانند داستان کوتاه به مفهوم امروزی آن تلقی شوند. آلن پو (۱۸۰۹-۱۸۴۹) و نیکلای گوگول (۱۸۹۰-۱۸۵۲) را پدران داستان نویسی کوتاه می‌دانند؛ آلن پو نخستین بار داستان کوتاه را تعریف کرد و با نوشتن داستان‌های کوتاه مرگ سرخ و آوار خانه آشر کوتاه نویسی را آغاز کرد.



داستان دخترک کبریت فروش اثر زیبا و به یادماندنی آندرسن که نخست در سال ۱۸۴۵ به چاپ رسید و مورد اقتباسهای متعدد سینمایی و تلویزیونی قرار گرفت. فقر و گرسنگی و مشکلات جامعه در این داستان قابل درک بوده و احساسات را در هم می آمیزد. در این داستان نویسنده توانسته بین درون مایه ی داستان رابطه برقرار کند. مثلاً روشن کردن کبریت توسط کودک برای رفع سرما. یکی دیگر از نقاط قوت این داستان جلوگیری از کلیشه ها است یعنی نویسنده چنین وانمود می کند که علاوه بر پسران، دختران نیز می توانند در برابر سختی ها استقامت نشان دهند. اما نکته ای که به عنوان نقد تلقی می شود نبود امید و پشتکار برای کودک ضعیف است چون در پایان داستان اثری از ناامیدی مشاهده می شود. از شاهکارهای داستان تعادل استفاده از کلمات سخت و آسان ولی در وسط داستان از بعضی کلمات استفاده کرده که برای فهم کودکان نیاز به تلاش دارد و شاید قابل فهم نباشد؛ مثل واژه ی "ورم"

۲-۲-۲ خلاصه داستان

هوا خیلی سرد بود و برف می بارید. آخرین شب سال بود. دختری کوچک و فقیر با پاهایی برهنه در خیابان راه می رفت. او هنگام عبور از خیابان از ترس برخورد با کالسکه ای که با شتاب می آمد لنگه دمپایی اش را از دست داده بود. لنگه ی دیگر دمپایی اش را پسرکی ربوده بود و مسخره کنان با خنده گفته بود هر گاه صاحب طفلی شود آن را ننوی کودکش می کند. پاهایش از سرما ورم کرده بود. مقداری کبریت برای فروش داشت ولی در طول روز کسی حتی بسته ای کبریت نخریده بود و همه با بی اعتنائی از کنار او رد شده بودند. بوی خوش غذا در خیابان ها پیچیده بود. دخترک هم بسیار گرسنه بود اما جرات نداشت به خانه بازگردد چون نتوانسته بود کبریت ها را بفروشد و می ترسید پدرش کتکش بزند. پدرش مردی بسیار بداخلاق و شرور بود و علاوه بر آن کوچکترین توجهی به دخترش نداشت و پیوسته او را اذیت و آزار می کرد و کتک میزد. هنگامی که خیلی کوچک بود مادرش را از دست داده بود و مادر بزرگ مهرباننش از او نگهداری می کرد اما او نیز یک سال قبل از دنیا رفته بود. دختر بیچاره چشمش از زندگی ترسیده بود. شب از نیمه گذشته و مردم به خانه های گرم خود برگشته بودند و دیگر کسی در خیابان دیده نمی شد. دخترک زیر سایه بانی نشست. رفته رفته هوا سرد و سردتر می شد دست های دختر بینوا از شدت سرما بی حس و کبود شده بود. دختر کوچولو سعی می کرد پاهای سرمازده اش را زیر روپوش کهنه و پاره اش جمع کند تا شاید کمی گرم شود اما افسوس که فایده ای نداشت و کمترین احساس گرمی نمی کرد. همین طور که خودش را جمع کرده بود و از شدت سرما تن لرزانش را به دیوار می فشرد، ناگهان فکری به خاطرش رسید. شاید یکی از قوطی کبریت هایی که در جعبه برای فروش گذاشته بود می توانست کمی او را گرم کند هر طور بود برای گرم کردن خود با دستان یخ زده به سختی شروع به روشن کردن کبریتها کرد و هر بار با روشن کردن کبریتها رؤیایی در ذهنش پدیدار می گشت. دختر کوچولو کبریتی روشن کرد احساس کرد کنار شومینه



ای بزرگ نشسته ، پاهایش را دراز کرد تا گرم شود اما شعله خاموش شد و دید ته مانده چوب کبریت در دستش است . کبریت دیگری روشن کرد و در میان شعله ی آن خود را در اتاقی دید با میزی پر از غذا خواست به طرف غذاها برود ولی کبریت خاموش شد . دخترک کبریت دیگری روشن کرد این بار احساس کرد زیر درخت کریسمس نشسته است . صدها شمع کوچک و رنگارنگ در میان شاخه های سبز درخت کاج می سوخت و منظره ی جالبی داشت . اما این بار هم کبریت خاموش شد . شمع های روشن از برابر دیدگان دخترک بالا و بالاتر رفتند و در آسمان ماندند

ستارگان چشمک زنان دور شدند سپس یکی از آنها مانند شهابی با دنباله آتشینش به سوی زمین سرازیر گردید. دخترک زیر لب گفت : " در همین لحظه یک نفر در حال مرگ است . " البته این عقیده ی مادر بزرگش بود . او هر وقت شب در آسمان شهابی در حال فرود آمدن می دید ، چنین می گفت : " این علامت آن است که روحی به سوی خداوندی که او را آفریده باز می گردد. " دختر کوچولو یاد مادر بزرگش افتاد. او تنها کسی بود که به دخترک محبت می کرد و حالا مرده بود. دخترک کبریت دیگری روشن کرد در نور آن مادر بزرگش را دید . دخترک فریاد زد : " آه مادر بزرگ عزیزم ! خواهش می کنم پیش من بمان و مرا ترک مکن . من می دانم که به زودی وقتی شعله ی چوب کبریت به انتها رسید و روشنی آن از میان رفت تو هم ناپدید خواهی شد ، همان طور که آن شومینه و آن غذاهای خوشمزه و درخت زیبای کریسمس از نظرم محو شدند . اوه ، تمنا دارم از پیش من نرو. " دخترک با عجله و شتاب با دست های لرزانش باقیمانده کبریت ها را از توی جعبه بیرون آورد و آتش زد تا مادر بزرگش از نظرش محو نشود. کبریت ها با شعله درخشان و گرم خود اطراف دخترک را چون روز روشن ساخته بودند .

مادر بزرگ دختر کوچولو را در آغوش گرفت و با لذت و شادی به جایی که سرمایی وجود ندارد پرواز کردند . صبح روز بعد مردم جسد دختر کوچولو را دیدند که هنوز گونه هایش برافروختگی داشت و اثر تبسم در لبهایش دیده می شد، بیچاره از سرما یخ زده بود و اطراف او پر از کبریت های سوخته بود.



همه می گفتند: "بیچاره دخترک! حتما سعی کرده با حرارت ناچیز چوب های کبریت، بدن نحیف خودش را گرم کند." اما هیچ کس به درستی

نمی دانست که دخترک کوچک در روشنایی چوب های کبریت چه رؤیاهای زیبایی دیده و چگونه به همراه مادر بزرگ مهربانش به استقبال حلول

سال نو، به آسمانها شتافته است. (آندرسن، ۱۸۴۵: ۳۶۸)

۲-۳ تحلیل داستان دخترک کبریت فروش مطابق با نظریه ی فروید:

در داستان آمده است که دخترک مضطرب و نگران است زیرا کبریتهایش فروش نرفته و از اینکه به خانه برگردد و پدرش با خشنوت

با او برخورد کند دچار اضطراب شده و می ترسد. همانطور که گفتیم طبق نظریه ی فروید اضطراب حالتی از تنش است که فرد را برای

انجام دادن کاری با انگیزه می کند اضطراب از تعارض بین نهاد، خود و فراخود بر سر کنترل انرژی روانی به وجود می آید در داستان با وجود

آن هوای برفی و سرد دخترک برای بازنگشتن به خانه و روبرو نشدن با پدرش، انگیزه ی بیشتری برای ماندن در خیابان و فروش کبریت

هایش دارد و همین طور از ترس برخورد نکردن با کالسکه ای که با شتاب می آید دمپایی های خودش را از دست می دهد دخترک دچار

اضطراب واقعی و روان رنجور شده بود. در اینجا او از مکانیسم دفاعی جابه جاسازی نیز استفاده کرده. جابه جاسازی تغییر جهت دادن یک

کشش از یک شیء ترسناک و نامطلوب محیطی به شیء مطلوبتری که دلهره ی کمتری دارد، است. در قسمتی از داستان دخترک برای فرار

از سرما چوب کبریت ها را آتش می زند و هر بار در میان شعله ها، یا خود را در خانه ای گرم زیر درخت کریسمس می بیند و یا به نظرش

می رسد جلوی یک بخاری چدنی که شعله های آتش در آن زبانه می کشد نشسته است، در اینجا او از انکار استفاده کرده است. انکار کردن

متوقف کردن پاره ای از تاثرات حسی دنیای خارج و دنیای درون است. روش دیگر برای مواجهه با تجارب و افکار دردناک انکار موجودیت



آنهاست . معمول ترین شکل انکار که اکثر ما در اغلب موارد به آن توسل می جوئیم خیالبافی است. و در بخشهای پایانی داستان می خوانیم

دخترک مادر بزرگ و حرفهایی که او در مورد فرود آمدن شهاب به او گفته بود را به یاد می آورد و همین طور چهره ی مهربان مادر بزرگ را،

که طبق نظریه ی فروید این بخش از ضمیر ناخود آگاهش نشأت می گرفت و اینکه دخترک هر بار با روشن کردن هر چوب کبریت رؤیاهایی برایش

مجسم می شد که در اینجا ، با فرایند درمان، "تحلیل رؤیا" مواجه می شود بدین گونه که در میان شعله ها ، شومینه ، غذاهای گرم ، درخت

کریسمس و در پایان مادر بزرگ مهربانش در برابرش مجسم شد که صورت نجیب و مهربانش درست مثل گذشته با محبت و خندان به

نظر می رسید ، حتی خیلی روشن تر از زمانی که زنده بود. او دخترک بینوا را بغل گرفت و از زمین بلند کرد و هر دو سبکبار به سوی

آسمان به پرواز در آمدند. فروید رؤیا را شاهرایی که به ناخود آگاه ختم می شود می دانست .



۳- نتیجه ی بحث

زیگموند فروید از بزرگترین نظریه پردازان و فردی تأثیر گذار در تاریخ شکل گیری علم روانشناسی است که بنیان یکی از نظام های غالب در روانشناسی یعنی روان تحلیل گری را نهاد. فروید درباره مباحث گوناگون از جمله دستگاه ذهن، شخصیت، دوره های تحولی انسان از دید روانی جنسی و ... در کتب و رسالات خود آثار زیادی به جای گذاشته که همواره با وجود گذشت سالهای زیاد همچنان مورد استفاده روانشناسان می باشد و تعداد قابل توجهی از روان شناسان پیرو مکتب او می باشند. او همچنین در مورد عقده های روانی، مکانیسم های دفاعی، نمادها، رؤیاهای و تحلیل آن، هیپنوتیزم، تداعی آزاد و ... نظریاتی را مطرح کرده و تا پایان عمر خود همواره پیرامون مکتب خویش فعالیت داشته و برای توسعه آن به کار و فعالیت پرداخته است. روان کاوی کلاسیک بر پایه ی این عقیده ی اصلی فروید استوار است که تعارض های ناخودآگاه میان بخش های مختلف روان - نهاد، خود (من)، فراخود (فرامن)، علت اصلی رفتار ناهنجار هستند. فروید بر این باور بود که آگاهی یافتن از یک تعارض دردناک موجب کاهش اضطراب می شود. با وجود اینکه امروزه به نظریات فروید به دیده شک نگریسته می شود اما نظریه های او درباره مراحل رشد روانی، جنسی و ناهشیاری، نمادهای رؤیا در بین روان شناسان و مردم مشهور باقی مانده است. در بسیاری از نظریه ها و مشاهده های فروید براساس موارد بالینی و مطالعات موردی است. این موضوع باعث می شود که تعمیم دادن یافته های فروید به جمعیت بزرگتر با مشکل مواجه شود. به هر حال نظریه های فروید، شیوه تفکر ما درباره ذهن و رفتار انسان را دگرگون کرد و تأثیرات پایدار و عمیقی بر روان شناسان و فرهنگ داشته است. در این مقاله تحلیلی و توصیفی سعی بر این گردید که داستان دخترک کبریت فروش نوشته اندرسون از دیدگاه نظریه ی روانکاوی فروید مورد تحلیل قرار گیرد. نتایج این پژوهش حاکی از این است که دخترک کبریت فروش، به عنوان شخصیت اصلی این داستان از میان سه بخش گفته شده در نظریه فروید (من - خود - فراخود) از بخش "خود" بهره برده که اتفاقات و رویدادها در خودآگاه انسان است و تحت حکومت واقعیت های اجتماعی است و همین طور برخی مکانیسم های دفاعی در نظریه فروید و روش درمان تحلیلی رؤیا را به کار برده است. به نظر می رسد نظریه ی فروید را می توان در دیگر داستان های ادبیات کودک و نوجوان نیز اعمال کرد.



منابع

آندرسن ، هانس کریستین (۱۸۴۵) دخترک کبریت فروش و ۵۳ داستان دیگر ، ترجمه جمشید نوایی (۱۳۹۹) : انتشارات نگاه شولتز، دوان پی ، سیدنی آلن شولتز(۱۹۲۳) نظریه های شخصیت ، ترجمه یحیی سید محمدی: انتشارات روان عبدالهیان،حمید،عاطفه صالح،علی اصغر باقری(۱۳۹۸) بررسی تطبیقی داستان های دخترک کبریت فروش و بچه های قالی بافخانه با محوریت مسائل کودکان کار
 فروید، زیگموند(۲۰۲۰) هفت رساله از زیگموند فروید ، ترجمه ی حسین پاینده : انتشارات مروارید